

ماهیت شهود و ویژگی های آن در معرفت‌شناسی کانت*

علی فتح طاهری**

چکیده

فلسفه کانت بر تمایز میان دو قوه شناخت، یعنی شهود و تفکر یا حس و فهم استوار است. این دو قوه برای معرفت ضروری‌اند و هیچ یک را نمی‌توان به دیگری تحویل کرد. از این دو قوه، شهود اهمیت بسزایی دارد؛ زیرا محتوای معرفت در نهایت از طریق آن حاصل می‌شود و عینیت معرفت از رهگذر آن ممکن می‌گردد. کانت برای شهود به دو ویژگی تفرد و بی‌واسطگی اشاره می‌کند و آنها را در مقابل دو ویژگی کلیت و با واسطگی مفاهیم قرار می‌دهد. کانت پژوهان در خصوص معنا و اهمیت این ویژگی‌ها و نسبت آنها با یکدیگر قرائت‌های متفاوتی دارند. در این مقاله پس از بیان معنای شهود و ویژگی‌های آن بر اساس نظریه معرفت کانت، قرائت‌های متفاوت در خصوص نسبت این ویژگی‌ها مورد بررسی و نقد قرار می‌گیرد و در پایان به نظر مختار نویسنده اشاره می‌شود.
واژگان کلیدی: کانت، شهود، حس، تفرد، بی‌واسطگی.

۱۴۷
ذهن

ماهیت شهود و ویژگی‌های آن در معرفت‌شناسی کانت

* این مقاله با حمایت دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^ع و از طرح تحقیقاتی دوره فرصت مطالعاتی در دانشگاه تگزاس در آستین امریکا استخراج شده است. نویسنده بر خود لازم می‌داند از مسئولان هر دو دانشگاه، به‌ویژه پرفسور ایان پروپس و پرفسور دیوید سوسا، استادان محترم گروه فلسفه دانشگاه تگزاس تشکر نماید.

fahthaheri@hum.ikiu.ac.ir

**دانشیار گروه فلسفه دانشگاه بین‌المللی امام خمینی^ع.

تاریخ دریافت: ۹۶/۲/۱۶ تاریخ تأیید: ۹۶/۹/۱

مقدمه

فلسفه کانت بر تمایز میان دو قوه شناخت یعنی شهود (Intuition) و تفکر (Thought) یا حس (Sense) و فهم (Understanding) استوار است. عنوان رساله استادی او، درباره صورت و مبادی عالم محسوس و معقول، حاکی از اهمیت این تمایز است. هر دو بخش مهم کتاب **نقد عقل محض**، یعنی حسیات استعلایی و منطق استعلایی نیز با عبارتی در خصوص اختلاف میان این دو قوه آغاز می‌شود؛ از این رو به‌طور کلی می‌توان گفت تمام فلسفه نقادی کانت بر اساس این تمایز شکل می‌گیرد و در واقع این تمایز به معنایی پیش‌فرض هر سخنی است که کانت در **نقد عقل محض** بیان می‌کند. به نظر وی این دو قوه را باید به دقت از یکدیگر فرق گذاشت.* بر خلاف نظر پیشینیان هیچ یک از این دو را نمی‌توان به دیگری تحویل کرد. شهود، آن‌چنانکه لایب‌نیتس تصور می‌کرد، تفکر مغشوش نیست؛ همین‌طور تفکر، آن‌گونه که هیوم می‌اندیشید، صرفاً کپی رنگ‌باخته و ضعیف احساس نیست. «امر محسوس ممکن است کاملاً واضح و امر معقول ممکن است بسیار مبهم باشد» (Kant, 1992, p.387). این دو نوع فعالیت ذهنی اگرچه متمایز از یکدیگرند، ولی هر دو برای معرفت ضروری‌اند. به نظر کانت، لایب‌نیتس پدیدارها را مفهومی ساخت؛ همان‌طور که لاک همه مفاهیم را حسی گردانید. هر یک از این دو متفکر به جای آنکه در پی سرچشمه‌های کاملاً مجزا باشند که در عین حال در همکاری با یکدیگرند، تنها به یکی از آنها روی آوردند و کار دیگری را جز درهم‌ریختن تصورات آن ندانستند (A271/B327).

* تمایز میان دو قوه شناسایی، یعنی مفهوم و شهود، از ابتکارات کانت نیست. در واقع - همان‌طور که خود او نیز متذکر می‌شود - تقسیم شناخت به حسیات و معقولات نزد فیلسوفان باستان بسیار مشهور بود (A21/B36n). در واقع این تمایز به تمایزی باز می‌گردد که ارسطو در کتاب **درباره نفس** میان حسیات و نوس قایل است؛ بنابراین به تعبیر **فالکنشتاین**، کانت در این خصوص به جای نوآر بودن یک مرتجع است و به آرای گذشتگان خود باز می‌گردد و رهیافتی را که معاصران و اسلاف بی‌واسطه‌اش کنار گذاشته بودند، یعنی تمایز میان دو قوه حس و عقل را دوباره احیا می‌کند (Falkenstein, 2004, pp.29-30).

اگرچه تمایز میان دو قوه مذکور یکی از محورهای اساسی فلسفه کانت محسوب می‌شود، به طوری که با نفی آن، کل بنای فلسفه وی فرو می‌ریزد، ولی کانت ظاهراً در هیچ کجا عهده‌دار دفاع جدی از آن نشده و دلایلی برای این تمایز عرضه نکرده است؛ در نتیجه میان مفسران کانت در خصوص درستی و اعتبار این تمایز مناقشات فراوانی صورت گرفته است و برخی از آنان این تمایز را حلقه ضعیفی در نظام فکری او دانسته‌اند؛ از این رو شاید سزاوار باشد که پیش از پرداختن به هر یک از این دو قوه، به ویژه قوه حس که شهود با آن مرتبط است، بحثی مستوفی در خصوص تمایز این دو قوه مطرح شود؛ لیکن به منظور پرداختن به موضوع مقاله ما از این امر عبور کرده، تمایز این دو قوه را به عنوان اصل موضوع می‌پذیریم.

بخش اول **نقد عقل محض**، یعنی حسیات استعلایی به موضوع حس و شهود و بخش دوم آن، یعنی تحلیل استعلایی استعلایی به موضوع فهم و تفکر اختصاص یافته است. اگر به حجم مطالبی که کانت در این دو بخش مطرح کرده است، نظری بیفکنیم، شاید چنین تصور شود که به راحتی می‌توان از کنار عامل شهود و اهمیت آن در نظریه معرفت کانت عبور کرد؛ اما حقیقت این است که به رغم حجم اندک مباحثی که کانت در مقایسه با فهم در خصوص شهود مطرح کرده است، این موضوع در فلسفه کانت نقش محوری دارد و به معنایی اعتبار و حقیقت معرفت منوط به آن است. پذیرش و تبیین احکام تألیفی مقدم بر تجربه که مهم‌ترین مسئله فلسفه کانت است، در گرو پذیرش شهود است. کانت قبل از رساله استادی و در نتیجه پیش از دستیابی به مفهوم خاص خویش از شهود، مفهوم سنتی *ولف* را از حکم پذیرفته بود و احکام را بر اساس اصول این‌همانی و امتناع تناقض تبیین می‌کرد؛ اما پس از آن و با پذیرش احکام تألیفی مقدم بر تجربه، برای تبیین این دسته از احکام خود را ناگزیر دید پای قوه شهود را با شرایطی که برای آن قایل است، به میان بکشد. به علاوه برای اینکه شناسایی دارای متعلق واقعی باشد، شهود ضروری است. در نظر کانت هیچ نوع شناسایی، دست‌کم درباره انسان‌ها بدون شهود ممکن نیست. «بدون شهود همه معرفت ما فاقد متعلق و در نتیجه کاملاً تهی است» (A62/B87). فاهمه

نمی‌تواند هیچ متعلقی از خودش داشته باشد؛ از این رو کارکرد آن صرفاً محدود است به عینیت‌بخشیدن داده‌هایی که از طریق حواس و به واسطه شهود حاصل می‌شوند.

اولین و مهم‌ترین مانعی که در فهم فلسفه نقادی کانت، به‌ویژه کتاب **نقد عقل محض** با آن مواجه می‌شویم، کثرت اصطلاحات فنی اوست؛ اصطلاحاتی نظیر «شهود»، «احساس»، «حساسیت»، «ماده»، «صورت»، «تخیل»، «فهم»، «مفهوم»، «شیء»، «تصور»، «پدیدار»، «عقل»، «ادراک»، «استعلایی» و «متعالی» که وی آنها را به معنای ویژه‌ای به کار می‌برد. کانت خود نیز لزوم توضیح آنها را در یافته و کوشیده است در همان ابتدای **نقد** توضیحاتی در خصوص آنها بیاورد. در این میان مفهوم شهود به رغم اهمیتش در نظام فکری کانت به راحتی قابل فهم نیست و با ابهامات فراوانی همراه است. کانت چگونه به نظریه خاص در خصوص شهود دست یافت؟ چرا در نظر کانت هیچ معرفتی بدون شهود حاصل نمی‌شود؟ وی چه نوع شهودی را به معرفت انسانی نسبت می‌دهد؟ شهود چگونه می‌تواند فعالیت فکری فاهمه را مدد رساند و از این طریق به مسائل هزارلای عقل نظری راه یابد؟ چرا شهود آدمی همواره حسی است و متوقف است بر عرضه یک شیء به آن؟ به عبارت دیگر چرا شهود انسان‌ها همواره منفعلانه است و ما نمی‌توانیم دارای شهود فعال باشیم؟ اگر شهود آدمی همواره به کارکرد شیء عرضه‌شده باز می‌گردد، چگونه می‌تواند مقدم بر آن باشد و قبل از آن رخ دهد؟ بنابراین منظور کانت از مقدم بر تجربه بودن شهود چیست؟ آیا بدون شهود مقدم بر تجربه امکان صدور احکام تألیفی مقدم بر تجربه وجود دارد؟ میان ویژگی تألیفی شناخت و شهود چه نسبتی وجود دارد؟ اساساً ماهیت شهود چیست و خصوصیات آن کدام است؟

به نظر می‌رسد تنها با بررسی این مسائل است که می‌توان به فهم کاملی از شهود و اهمیت و جایگاه آن در فلسفه کانت دست یافت. بدیهی است طرح همه این پرسش‌ها از حوصله یک مقاله خارج است؛ بنابراین ما در ادامه صرفاً آخرین پرسش را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف) واژه شهود

واژه آلمانی «Anschauung» که در انگلیسی معمولاً به «Intuition» ترجمه می‌شود، یکی از اصطلاحات فنی و مهم فلسفه کانت است. همان‌طور که مفسران کانت متذکر شده‌اند، چون در آلمانی میان این واژه و فعل «Schauen» به معنای دیدن و نظر کردن ارتباط نزدیکی وجود دارد،* شاید چنین به نظر برسد که باید میان مفهوم شهود و حواس، به‌ویژه حس بینایی، ارتباط تنگاتنگی وجود داشته باشد. به همین جهت گاهی مطرح می‌شود که شهود باید چیزی شبیه یک صورت خیالی یا یک تصویر ذهنی و همین‌طور توانایی برای احضار چنین تصویری باشد (Hintikka, 1969, pp.38-39).

با توجه به ارتباط نزدیک میان «Anschauung» و ادراک حسی، برخی از مفسران کانت ترجمه این واژه را به شهود چندان رضایت‌بخش ندانسته‌اند و واژه «Perception» را به عنوان معادل این واژه آلمانی اختیار کرده‌اند؛** اما این ترجمه چندان مناسب به نظر نمی‌رسد؛ زیرا اولاً کانت از واژه دیگری (wahrnehmung) استفاده می‌کند که مترجمان در انتخاب واژه «Perception» به عنوان معادل آن اتفاق نظر دارند؛ ثانیاً کانت این واژه

*کمپ/اسمیت در شرح کتاب نقد عقل محض متذکر می‌شود که واژه «Anschauung» تنها برای احساس بینایی به کار می‌رود؛ اما کانت این واژه را توسعه می‌بخشد و برای احساس‌های همه حواس به کار می‌برد. به علاوه دلیل اینکه کانت واژه «Anschauung» (شهود) را به جای واژه «Empfindung» (احساس) به کار می‌برد، این است که واژه احساس نمی‌تواند مکان و زمان را در بر گیرد؛ در صورتی که از نظر کانت این دو شهودند (ر.ک: Kemp Smith, 2003, p.79).

** مثلاً/دوارد کایرد متذکر می‌شود که «من عموماً واژه آلمانی "Anschauung" را به "perception" ترجمه می‌کنم و به‌ندرت واژه "intuition" را به عنوان معادل آن به کار می‌برم» (ر.ک: Caird, 1909, p.X). راسل نیز به تبعیت از کایرد از ترجمه این واژه به شهود ابراز ناخرسندی می‌کند و به جای این واژه گاهی "Intuition" و گاهی "Perception" به کار می‌برد (ر.ک: Russell, 2004, pp.756&762). تأثیر این دو متفکر را می‌توان در برخی شارحان جدیدتر کانت مانند اشتفان کورنر نیز مشاهده کرد. این متفکر هم معادل‌های "Perception"، "sense-perception" یا "pure perception" را برای واژه مذکور ترجیح می‌دهد (ر.ک: Korner, 1990, pp.27, 80, 95 etc).

را به معنای معمول و متعارف زمان خود به کار نبرده، به معنای فنی و تخصصی این واژه در قرن هجدهم توجه داشته است. احتمالاً برای اولین بار کریستین ولف بود که این واژه را به عنوان معادل واژه لاتینی قرون وسطایی «Intuitus» به کار برد و پیروان ولف از جمله کانت به خوبی از این امر آگاه بوده‌اند؛ مثلاً بوم گارتن در کتاب *مابعدالطبیعه* که کانت از آن به عنوان متن درسی خود استفاده می‌کرده است، بارها عبارت آلمانی «Ein anschauendes Erkenntnis» را معادل عبارت لاتین «Cognition intuitiva» به کار برده است. خود کانت نیز در کتاب *نقد عقل محض* و رساله استادی - که به زبان لاتین نگاشته شده است - از واژه لاتین «intuitus» به عنوان معادل واژه «Anschauung» استفاده کرده است (برای نمونه ر.ک: A320/B377 و Kant, 1992, pp.378, 389, 396 and 392)*؛ بنابراین همان‌طور که هیتیکا اشاره می‌کند، به سختی می‌توان از انتخاب واژه «Intuition» به عنوان معادل واژه آلمانی «Anschauung» سر باز زد (Ibid, p.40). در این دوره وقتی از شهود سخن گفته می‌شود، منظور ادراک حسی نیست. در نوشته‌های بیشتر فیلسوفان سده‌های ۱۷ و ۱۸ هیچ ارتباط جدایی‌ناپذیری میان مفهوم شهود و حساسیت وجود نداشت؛ از این رو مثلاً دکارت شهود را مابین با «گواهی دائماً در تغییر حواس» می‌دانست. در نظر او شهود صورتی از فعالیت عقل بود و از این رو مفسران، شهود او را عقلی نامیده‌اند. فیلسوفان این دوره اگر از شباهت شهود با ادراک حسی مثلاً دیدن سخن گفته‌اند، صرفاً به شباهت این دو در نسبت بی‌واسطه با اشیا نظر داشته‌اند. کانت اگرچه «Anschauung» را به معنای ادراک حسی به کار نبرده است؛ ولی بر خلاف پیشینیان خود به ارتباط شهود با ادراک حسی حداقل در خصوص ادراک انسان‌ها نظر داشته است؛ از این رو وی امکان شهود عقلی را منتفی نمی‌داند؛ ولی ادراک انسان‌ها را

* فالکنشتاین متذکر می‌شود که تونلی (Tonelli) و هینسکه (Hinske) در تحقیقی که در خصوص تبارشناسی واژه‌ها انجام داده‌اند نشان داده‌اند که کانت به طور کاملاً عمدی تصمیم می‌گیرد تا به جای جعل برخی واژه‌ها از واژه‌های سنتی یونانی و لاتین استفاده کند (Falkenstein, 2004, p.30). کانت خود در A312/B369 بر استفاده از این واژه‌ها تأکید می‌کند.

صرفاً منحصر به شهود حسی می‌داند. در نتیجه یکی از سؤالات مهمی که در خصوص شهود کانت مطرح می‌شود، این است که آیا ارتباط و نسبت شهود با حساسیت در فلسفه کانت از صرف تعریف شهود لازم می‌آید یا نسبت شهود با حساسیت به اعتبار امر دیگری غیر از تعریف شهود، مثلاً مباحث مربوط به ریاضیات یا مکان و زمان است.

ب) تعریف شهود

با صراحت می‌توان گفت که کانت شهود را همواره به یک طریق تعریف نمی‌کند. وی حسیات استعلایی را با بیانی در خصوص شهود آغاز می‌کند: «شناخت، به هر شیوه و به هر وسیله‌ای که به اشیا مرتبط شود، شهود آن شیوه‌ای است که شناخت از طریق آن بی‌واسطه به اشیا مرتبط می‌شود» (A19/B33). وی در تمهیدات نیز به نوعی به این مطلب اشاره می‌کند: «شهود تصویری است که بلاواسطه تابع حضور متعلق آن است» (کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۱۸)؛ بنابراین وقتی که چیزی شهود می‌شود متعلق معرفت به‌طور مستقیم به دست می‌آید. توصیف شهود به عنوان یک امر بی‌واسطه نکته جدیدی نیست و در واقع کانت در این خصوص به نوعی از اسلاف خویش تبعیت کرده است. ارسطو «اصول اولیه» معرفت علمی را شهودی می‌دانست و معتقد بود شهود «سرچشمه اصلی» معرفت علمی است. در نتیجه وی ادراک شهودی (Intuitive) را در مقابل معرفت نطقی (Discursive) و با واسطه برهان علمی، بی‌واسطه می‌دانست (Caygill, 1995, p.262). دکارت و اسپینوزا هم میان معرفت شهودی و اقسام دیگر معرفت فرق می‌گذاشتند و در خصوص معرفت شهودی به نوعی نظریه افلاطونی تمایل داشتند که بر اساس آن شناسایی بی‌واسطه حوزه امور معقول برتر از شناسایی با واسطه امور محسوس است (Ibid, p.263).

کانت بعداً در نقد عقل محض از طریق مقایسه شهود با مفهوم (Concept) به توصیف دقیق‌تر آن می‌پردازد:

تصور جنس است. تصورات همراه با آگاهی - یا ادراک حسی - ذیل تصور قرار می‌گیرند. یک ادراک حسی که به عنوان حالتی از فاعل‌شناسی تنها به او مربوط

می‌شود، احساس نام دارد؛ ادراک حسی عینی همان شناخت است. این شناخت یا شهود است یا مفهوم. اولی بی‌واسطه به شیء مرتبط می‌شود و متفرد است؛ اما دومی با واسطه، یعنی از طریق خصوصیت - یا نشانه‌ای - که می‌تواند برای چندین شیء مشترک باشد، با شیء ارتباط می‌یابد (A320/B377)*.

بنابراین چون هیچ امری جز شهود بی‌واسطه با متعلقش مرتبط نمی‌شود، هیچ مفهومی هم هرگز بی‌واسطه با یک شیء ارتباط نمی‌یابد و ارتباط آن همواره از طریق تصور دیگری از آن شیء حاصل می‌شود؛ حال این تصور دیگر می‌تواند خودش یک شهود باشد یا یک مفهوم (A68/B93). این امور واسطه در واقع شبیه لولاهایی هستند که میان مفاهیم و متعلقاتشان ارتباط برقرار می‌کند؛ اما - همان‌طور که ملاحظه می‌شود - کانت در تعریف دوم خصوصیت دیگری را به خصوصیت شهود می‌افزاید و شهود را امری متفرد می‌داند. حال این دو عبارت را مقایسه کنیم با تعبیری که وی در **درس گفتارهای منطقی** آورده است: «تمام حالات شناخت، یعنی تمام تصورات همراه با آگاهی که مرتبط با شیء است، یا شهودات‌اند یا مفاهیم. شهود یک تصور متفرد و مفهوم یک تصور کلی یا انعکاسی است» (Kant, 1992, p.589) یا «شناسایی یا شهود است یا مفهوم. اولی شخصی است و دومی کلی» (Ibid, p.265) و «شهود یک تصور متفرد است» (Ibid, p.384). وی در یکی از نامه‌های خود هم با تأکید بر تفرد شهود می‌نویسد: «آن باید در ما (زمان و مکان) داده شود و لذا باید یک تصور متفرد باشد و نه یک مفهوم» (Kant, 1999, p.421).

به طوری که ملاحظه می‌شود، کانت در این تعریف صرفاً به ویژگی تفرد شهود اشاره می‌کند و از بی‌واسطه بودن آن سخن نمی‌گوید؛ از این رو فرگه در اثر مشهور خویش، **مبانی**

* کانت تصور به‌طور کلی را جنس می‌داند؛ بنابراین هر نوع تصویری ذیل تصور به‌طور کلی قرار می‌گیرد. از نظر وی تصورات همراه با آگاهی همان ادراک حسی است. تصورات از آن حیث که حالات یا تصرفاتی ذهنی در ما هستند، احساس نامیده می‌شود. شناخت هم همان ادراک حسی عینی است و این ادراک یا شهود است یا مفهوم. شهود به امر متفرد و جزئی مربوط است و مفهوم با اشاره به وجوه مشترک به امور کثیر اشاره دارد.

حساب، با اشاره به تعریفی که کانت از شهود در درس‌گفتارهای منطق ارائه می‌دهد و مقایسه آن با تعریفی که در حسیات استعلایی آورده می‌شود، اظهار می‌دارد که کانت ظاهراً در مواضع مختلف واژه شهود را به معانی متفاوت به کار می‌برد؛ زیرا همان‌طور که از تعاریف فوق آشکار شد، کانت در تعریفی که در منطق خود از شهود آورده، به ارتباط شهود با حساسیت اشاره نکرده، در صورتی که حسیات استعلایی را با تأکید بر این ارتباط آغاز کرده است. به نظر فرگه ارتباط شهود با حساسیت در فلسفه کانت ضروری است و بدون آن شهود نمی‌تواند به عنوان اصل شناخت احکام تألیفی مقدم بر تجربه مطرح شود. فرگه با اشاره به این عبارت کتاب **نقد عقل محض** که «اشیا از طریق حساسیت است که به ما عرضه می‌شوند و این امر تنها با شهود فراهم می‌شود» (A19/B33)، نتیجه می‌گیرد که واژه شهود در **منطق** به معنایی عام‌تر از این واژه در حسیات استعلایی به کار رفته است. به نظر وی با توجه به معنای شهود در **منطق** ما می‌توانیم عدد صد هزار را یک شهود بدانیم؛ زیرا این عدد یک مفهوم کلی نیست؛ اما شهود به این معنا نمی‌تواند مبنای معرفت قوانین حساب قرار گیرد (Frege, 1960, p.19). این عبارت فرگه اختلافات فراوانی را میان مفسران کانت برانگیخته است. لبه تیز این اختلافات متوجه ارتباط شهود با حساسیت یا به عبارتی متوجه ارتباط بی‌واسطه شهود با اشیاست.*

*بر خلاف نظر فرگه برخی معتقدند کانت حتی در درس‌گفتارهای منطق نیز به ارتباط شهود با حساسیت اشاره کرده است؛ بنابراین به معنایی می‌توان گفت که در نظر کانت نسبت شهود با حساسیت ضروری است. در مقابل برخی دیگر مانند هیتیکا معتقدند شهود لزوماً مرتبط با حساسیت نیست و لذا از تعریف آن بر نمی‌آید که شهود حسی باشد. در واقع ارتباط شهود با حساسیت نتیجه مباحثی است که کانت در دوره نقادی و در بخش حسیات استعلایی مطرح می‌کند؛ بنابراین کانت حتی در بخش‌هایی از **نقد عقل محض**، مثلاً انضباط عقل محض، که منطقیاً مقدم بر حسیات استعلایی است - اگرچه بعد از حسیات آمده است - هیچ‌گونه ارتباطی را میان شهود و حساسیت مسلّم نگرفته است؛ از این رو هیتیکا میان دو معنای روان‌شناختی و منطقی شهود فرق گذاشته است. در معنای روان‌شناختی باید نسبت شهود را با حساسیت مسلّم گرفت؛ در حالی که بر اساس معنای منطقی چنین ارتباطی ضروری نیست (ر.ک: Hintikka, 1969, pp.44-47).

با توجه به مطلبی که فرگه مطرح کرده است، دو پرسش اساسی مطرح می‌شود: نخست اینکه اگر در فلسفه کانت ارتباط شهود با حساسیت ضروری است، چرا کانت در درس‌گفتارهای منطق اشاره‌ای به این ارتباط نکرده است؟ اساساً واژه شهود که بارها توسط کانت به کار می‌رود، در کجاها مرتبط با حساسیت است و کانت چنین ارتباطی را چگونه اثبات می‌کند؟ سؤال دیگر اینکه چه نسبتی میان ویژگی‌های مختلف شهود وجود دارد و این ویژگی‌ها چگونه در مقابل ویژگی‌های مختلف مفهوم قرار می‌گیرد؟ این مقاله با تأکید بر پرسش دوم تنظیم شده است، هرچند به تناسب ممکن است به پرسش اول نیز اشاره شود.*

از عبارتهای مختلفی که از کانت نقل شد، آشکار می‌شود که وی اختلاف میان شهودات و مفاهیم را در دو چیز می‌داند: شهودات بی‌واسطه و متفردند و مفاهیم با واسطه و کلی. مدت‌هاست که معنا و اهمیت این دو تقابل و نسبت آنها با یکدیگر، به‌ویژه اهمیت معیار بی‌واسطگی مورد بحث کانت پژوهان قرار گرفته و نزاع‌های فراوانی را میان آنها برانگیخته است. ما در ادامه به قرائت‌های متفاوتی که از ویژگی‌های شهود، به‌ویژه معیار بی‌واسطگی شده اشاره می‌کنیم و ضمن نقد و بررسی آنها در پایان به نظر مختار خویش اشاره خواهیم کرد.

ج) ویژگی‌های شهود

همان‌طور که اشاره شد، کانت برای شهود به دو ویژگی بی‌واسطگی (Immediacy) و تفرد (Singularity) اشاره می‌کند و آنها را در مقابل دو ویژگی با واسطگی (Mediacy) و کلیت (Generality) مفاهیم می‌داند. تقریباً همه مفسران کانت که به بحث از معیارهای تفرد و بی‌واسطگی شهود پرداخته‌اند، در خصوص اعتبار و درستی تقابل میان تفرد شهود و کلیت مفاهیم اتفاق نظر دارند. به نظر آنها همه شهودات متفرد و مفاهیم کلی‌اند و در این امر اختلافی نیست. کلیت مفاهیم به این معناست که آنها از طریق برخی خصوصیات

* نگارنده در حال تدوین مقاله‌ای با تأکید بر پرسش اول است.

یا نشانه‌ها (Marks)* که مشترک میان چند چیز است، به آنها مرتبط می‌شود؛ بنابراین کلیت مفاهیم به معنایی همان با واسطه‌بودن آنهاست؛ مثلاً مفهوم ما از دیوار یک مفهوم باواسطه است؛ به این معنا که این مفهوم بی‌واسطه و مستقیماً به هیچ دیوار خاصی اشاره ندارد، بلکه حاکی از همه دیوارها یا دیوار به‌طور کلی است. حال بدیهی است که دستیابی به یک دیوار خاص به وسیله مفهوم دیوار، تنها از طریق فرایند تشخیص این دیوار خاص، یعنی ویژگی‌هایی که در شهود آن ظاهر می‌شود، امکان‌پذیر است؛ به عبارت دیگر مفهوم تنها با واسطه عوارض مشخصه است که می‌تواند از یک دیوار خاص حکایت کند. باواسطه‌بودن یک مفهوم از دو طریق مشخص می‌شود: نخست از طریق کلیت آن؛ زیرا- همان‌طور که اشاره شد- کانت مفهوم را چیزی می‌داند که ارتباط آن با اشیا تنها از طریق برخی ویژگی‌های عام و مشترک است؛ ثانیاً از طریق نقشی که مفاهیم در احکام ایفا می‌کنند؛ زیرا مفاهیم به عنوان محمول احکام ممکن، به تصویری از یک شیء که هنوز معین نشده است، مربوط می‌شود؛ مثلاً مفهوم جسم از طریق مفهوم دیگری- برای مثال مفهوم فلز- می‌تواند شناخته شود؛ بنابراین یک مفهوم تنها از آن جهت یک مفهوم است که تصورات دیگری را ذیل خود قرار می‌دهد و از طریق آنها به اشیا مرتبط می‌شود؛ اما این مفسران در خصوص معیار بی‌واسطگی شهودات از یک طرف و باواسطگی مفاهیم از طرف دیگر و همین‌طور نسبت میان ویژگی‌های تفرد و بی‌واسطگی شهود به اختلاف گراییده‌اند. به عقیده برخی شهودات نیز با واسطه و از طریق برخی علایم به اشیا مرتبط می‌شوند، اما علایم و نشانه‌هایی که فقط مختص به آن شیء است؛ بنابراین هم مفاهیم و هم شهودات از طریق واسطه‌هایی به اشیا مرتبط می‌شوند و بی‌واسطه‌بودن شهودات باید معنای دیگری داشته باشد. برخی دیگر معتقدند ارتباط بی‌واسطه شهودات با اشیا صرفاً

* کانت در تعریف نشانه می‌نویسد: «تمام مبانی شناسایی یا درونی‌اند (Internal) یا بیرونی (External). اولی تعییناتی در خود شیء است که از آن طریق می‌توان شیء را بدون سنجش با چیز دیگر شناخت؛ اما از طریق دومی تنها می‌توان شناختی از یک شیء تنها از آن حیث که در سنجش با اشیا دیگر قرار می‌گیرد، حاصل کرد. این مبانی بیرونی شناسایی نشانه‌ها یا خصوصیات نامیده می‌شود» (Kant, 1992, p.82).

به این معناست که آنها نمی‌توانند از طریق علایم و نشانه‌ها با اشیا ارتباط یابند. به علاوه برخی بی‌واسطگی را به تفرد تحویل کرده‌اند و برخی دیگر آنها را دو ویژگی مجزا دانسته‌اند. در هر حال مفسران کانت در خصوص کلیت و باواسطه‌بودن مفاهیم اختلاف چندانی ندارند. آنچه باعث اختلاف نظر میان آنها شده است، معیار بی‌واسطگی شهودات و نسبت آن با معیار تفرد است.

(د) قرائت هینتیکا

هینتیکا* در مقاله مشهور خویش با عنوان «نظر کانت در خصوص مفهوم شهود» (On Kant's Notion of Intuition (Anschauung)) با تأکید بر نقش شهود در ریاضیات به توصیف ویژگی‌های آن می‌پردازد. او پس از بیان دو شرط اساسی شهود، یعنی تفرد و بی‌واسطگی، مدعی است که این دو معیار را نباید به عنوان دو معیار متمایز در نظر گرفت. به عقیده وی شهود صرفاً یک تصور متفرد است و از این رو معیار تفرد تنها معیار شهود است. آنچه این دو دسته تصور یعنی شهودات و مفاهیم را از یکدیگر جدا می‌سازد، فقط معیار تفرد است. در نتیجه او معیار بی‌واسطگی را به معیار تفرد تحویل می‌کند و آن را صورت دیگری از معیار تفرد می‌داند. از نظر او معیار بی‌واسطگی صرفاً لازمه منطقی معیار تفرد است و در واقع معنای دیگری غیر از تفرد ندارد. بر اساس این قرائت کلیت و باواسطه‌بودن مفهوم به یک معناست؛ یعنی یک مفهوم از طریق نشانه‌ها به متعلقش مرتبط می‌شود. در اینجا نشانه به معنای خصوصیتی است که تنها به یک چیز اختصاص ندارد و مشترک میان چند چیز است. بدین ترتیب هینتیکا معتقد است بی‌واسطگی یک شهود به این معناست که شهود از طریق نشانه‌ها به متعلقش مرتبط نمی‌شود. او می‌نویسد: برای کانت یکی از مهم‌ترین مفاهیمی که واژه شهود در بر می‌گیرد، بی‌واسطگی نسبت آن است با یک شیء. در نظر کانت «معرفت... یا شهود است یا مفهوم.

* یاکو هینتیکا (Hintikka) (۱۹۲۹-۲۰۱۵) فیلسوف و منطق‌دان فنلاندی که در حوزه‌های فلسفه ریاضی، معرفت‌شناسی، فلسفه‌های زبانی، فلسفه علم و تاریخ فلسفه قلم زده است (ر.ک: Audi, 2006, p.385).

اولی بی‌واسطه با شیء ارتباط دارد و متفرد است و دومی با واسطه و از طریق خصوصیتی که میان چندین چیز مشترک است به شیء مرتبط می‌شود». «شهود تصویری است که بلاواسطه تابع حضور متعلق آن است». این نقل قول‌ها همچنین نشان می‌دهد که برای کانت شق مقابل نسبت بی‌واسطه با اشیا چه چیزی است. این شق عبارت است از ارجاع به اشیا از طریق برخی نشانه‌ها یا خصوصیاتی که برای چندین شیء مشترک است؛ یعنی ارجاع به اشیا از طریق مفاهیم کلی. در نتیجه طریق دیگر برای بیان اینکه شهودات با متعلقاتشان نسبت بی‌واسطه دارند، این است که بگوییم آنها تصورات یا «تمثلات» جزئی‌اند، در مقابل تمثلات یا مفاهیم کلی. به نظر من این است معنای اساسی واژه «شهود کانت». «کانت - همان‌طور که فرگه هم بیان می‌کند - این واژه را در منطق این‌گونه تعریف می‌کند: «شهود یک تصور متفرد است، مفهوم یک تصور کلی یا تمثیل انعکاسی» (Hintikka, 1969, p.42). بنابراین می‌توان همراه با ویلسون (Wilson, 1975, p.262) استدلال هیئتیکا را چنین بازنویسی کرد:

شق مقابل بی‌واسطگی عبارت است از ارجاع به اشیا از طریق نشانه‌ها یا خصوصیاتی که میان اشیا مختلف مشترک است.

کلیت عبارت است از ارجاع به اشیا از طریق این نشانه‌ها یا خصوصیات.

پس بی‌واسطگی عبارت است از ارجاع به اشیا از طریق تصورات جزئی یا متفرد.

هیئتیکا با اشاره به اینکه کانت میان شهود به این معنا که از یک شیء متفرد حکایت می‌کند و شهود به این معنا که خودش یک شیء متفرد است، فرق نمی‌گذارد، مدعی است که می‌توان گفت مفهوم شهود از نظر کانت چندان دور از چیزی که ما واژه شخصی - یا در منطق لفظ جزئی - می‌نامیم، نیست. در نظر کانت شهود یک تصور یا شاید بتوان گفت نمادی است که به یک شیء متفرد اشاره دارد.

هیئتیکا در توجیه نظر خویش مدعی است که کانت احتمالاً در انتقال از معیار

بی‌واسطگی به معیار تفرد، متأثر از لامبرت* است. دکارت کوشید روشی کلی برای توجیه معرفت انسانی عرضه کند. در این روش که تصورات ما به بسیط‌ترین اجزای سازنده آن تحلیل می‌شد، شهود جایگاه شناخته‌شده‌ای داشت. از نظر دکارت شهود به بسیط‌ترین عناصر و ترکیبات آنها تعلق دارد. لامبرت هم تحلیل مشابهی از معرفت انسانی ارائه می‌دهد، با این تفاوت که وی می‌کوشد ویژگی این مفاهیم بسیط را معین سازد. به نظر وی همه این مفاهیم بسیط، مفاهیم متفردند؛ چون مفاهیم متفرد همان چیزهایی هستند که شهود با آنها ارتباط دارد؛ پس به این طریق تفرد با شهودی‌بودن مرتبط می‌شود (Hintikka, 1969, pp.43-44).

پیش از این اشاره شد که هیتیکا بحث شهود را در نسبت با ریاضیات و سهمی که آن در امکان حصول این علم دارد، مطرح می‌کند؛ از این رو وی با اشاره به بخش پایانی **نقد عقل محض** یعنی «انضباط عقل محض در کاربرد جزمی‌اش» متذکر می‌شود که اختلاف روش فلسفی و ریاضی در شهودی‌بودن ریاضیات است؛ اما ریاضیات به رغم اینکه شهودی است، روش آن ساختاری است؛ یعنی با ساخت مفاهیم سروکار دارد؛ لذا در اینجا شهود را باید به گونه‌ای تعبیر کرد که به معنایی با مفهوم و کلی‌بودن آن منافات نداشته باشد. وی برای این منظور می‌کوشد نشان دهد که شهود آن‌چنان‌که در انضباط عقل محض به کار رفته، هیچ ارتباطی با حساسیت ندارد و در نتیجه نمی‌توان هیچ ربط منطقی میان مفهوم شهود و حساسیت پیدا کرد. از این حیث معنای شهود در این بخش کاملاً متفاوت با مفهوم شهود در حسیات استعلایی است. به نظر هیتیکا سخن فرگه نیز ناظر به همین اختلاف است و کانت در **درس گفتارهای منطق** هم مانند بخش آخر کتاب **نقد** اشاره‌ای به نسبت شهود با حساسیت نکرده است. هیتیکا می‌پذیرد که ارتباط شهود و حساسیت در فلسفه کانت ضروری است؛ اما معتقد است کانت اصرار دارد که ارتباط میان این دو نتیجه منطقی تعریف شهود نیست؛ زیرا کانت وجود هستی‌های دیگری را

* یوهان هاینریش لامبرت (Lambert) (۱۷۲۸-۱۷۷۷) فیلسوف، ریاضی‌دان، منطق‌دان و ستاره‌شناس آلمانی (ر.ک: Audi, 2006, pp.385).

که بتوانند از طریقی غیر از حواس دارای شهود باشند، غیر ممکن نمی‌داند. «نمی‌توان حکم کرد که حسیات تنها شیوه ممکن شهود است» (A254/B310).

اکنون ممکن است این پرسش مطرح شود که کانت چگونه به این عقیده دست یافت که میان شهود و حساسیت ارتباط نزدیکی وجود دارد. به نظر هیئتیکا مسئله ارتباط این دو در جایی مطرح می‌شود که کانت به نظریه مکان و زمان خود می‌پردازد و آنها را به عنوان شرایط پیشین و حاکم بر ذهن آدمی می‌داند؛ چون این بحث در حسیات استعلایی مطرح می‌شود؛ در نتیجه به نظر هیئتیکا ارتباط میان این دو را تنها می‌توان بر اساس مباحثی که در این بخش می‌آید، یعنی سوژکتیو بودن مکان و زمان توجیه کرد. این، همان معنایی از شهود است که هیئتیکا در مقابل معنای منطقی، معنای روان‌شناختی می‌خواند. تفاوت اساسی این دو معنای شهود در این است که شهود به معنای منطقی لزوماً ارتباطی با حساسیت ندارد. وی برای توجیه ارتباط ریاضیات با شهود به دو مرتبه از ریاضیات، یعنی نظریه مقدماتی و نظریه کامل ریاضیات اشاره می‌کند. نظریه مقدماتی با شهود به معنای منطقی و نظریه کامل با شهود به معنای روان‌شناختی سروکار دارد.

ظاهراً متون کانت خلاف نظر هیئتیکا را نشان می‌دهد. به نظر می‌رسد کانت در همان بخشی که هیئتیکا به آن استناد می‌کند، به ارتباط شهود با حساسیت و مفهوم شهود به معنایی که در حسیات استعلایی به کار می‌رود، اشاره می‌کند. کانت در «انضباط عقل محض در کاربرد جزمی‌اش» با مقایسه روش ریاضیات و فلسفه به طرح این پرسش می‌پردازد که «آیا روش دستیابی به تیقن قطعی که روش ریاضی نامیده می‌شود، همانند روشی است که همین تیقن در فلسفه به دست می‌آید و آن را باید روش جزمی نامید؟» (A713/B741). او در پاسخ و در بیان تفاوت این دو حوزه متذکر می‌شود که شناخت فلسفی شناختی است که عقل بر اساس مفاهیم به دست می‌آورد، [درحالی‌که] شناخت ریاضی شناختی است که عقل بر اساس ساخت مفاهیم حاصل می‌کند. به نظر کانت ساختن یک مفهوم به این معناست که به نحو مقدم بر تجربه شهودی که متناظر با آن مفهوم است، نمایش داده شود؛ بنابراین برای ساختن یک مفهوم شهودی غیر تجربی مورد

نیاز است. شناخت فلسفی جزئی را در کلی می‌نگرد؛ درحالی‌که شناخت ریاضی کلی را در جزئی و حتی در امر منفرد می‌بیند، اگرچه هنوز این کار را به نحو مقدم بر تجربه و از طریق عقل انجام می‌دهد. فلسفه خود را به مفاهیم کلی منحصر می‌سازد؛ ولی ریاضیات نمی‌تواند با صرف مفاهیم چیزی به دست آورد و بی‌درنگ به سوی شهود می‌شتابد و مفهوم را به نحو انضمامی و البته نه تجربی و تنها از طریق شهودی که به نحو ماتقدم ساخته است، مورد بررسی قرار می‌دهد (Ibid, A714/B742- A716-B744). بنابراین از نظر کانت ساختن مفاهیم منوط به یک شهود مقدم بر تجربه است. وی در ادامه به نکته‌ای اشاره می‌کند که یادآور مطالبی است که در حسیات استعلایی بیان کرده است. «هر شناختی درنهایت به شهودهای ممکن بر می‌گردد؛ زیرا تنها از این طریق است که یک شیء داده می‌شود... و تنها شهودی که به نحو مقدم بر تجربه داده می‌شود، صورت محض پدیدارها یعنی مکان و زمان است» (Ibid, A720/B748).

با توجه به عبارات فوق به نظر می‌رسد برداشت هیئتیکا از بخش انضباط عقل محض نادرست است و کانت در این بخش نیز مانند حسیات استعلایی عمل کرده و به نوعی به ارتباط شهود با حسیات اذعان نموده است. ظاهراً همین خطا را نیز می‌توان در برداشت فرگه از درس‌گفتارهای منطق کانت نشان داد. کانت در درس‌گفتارهای منطق عباراتی دارد که با صراحت به ارتباط شهود با حساسیت اذعان دارد: «تمام شناسایی یا شهودات است یا مفاهیم. حساسیت قوه شهود است و فاهمه قوه مفاهیم» (Kant, 1992, p.266). «حساسیت، یعنی قوه شهود و قوه احساس، ماده تفکر را فراهم می‌آورد... حساسیت، شهود را می‌دهد و فاهمه، مفاهیم را» (Ibid, pp.281-282).

پارسونز هم در نقد هیئتیکا متذکر می‌شود متونی که وی با اشاره به آنها می‌خواهد اساسی بودن معیار تفرد را در مقابل معیار بی‌واسطگی نشان دهد، وافی به مقصود نیست؛ زیرا در بسیاری از این متون به معیار بی‌واسطگی هم اشاره شده است؛ لذا معلوم نیست چرا هیئتیکا معیار بی‌واسطگی را ضروری و اساسی نمی‌داند. به عقیده پارسونز دلیل اصلی وی می‌تواند این باشد که فرض مذکور، یعنی تأکید بر اهمیت معیار تفرد می‌تواند وی را

در تبیین منظور کانت از «ساختن مفاهیم در شهود» که در استدلال ریاضی به کار می‌رود، مدد رساند. احتمالاً دلیل دیگری که وی را وادار به این کار کرده، فقدان معیار بی‌واسطگی در منطق کانت است (Parsons, 1969, pp.570-71).

علاوه بر اشکالات فوق به نظر می‌رسد تبیین هیئتیکا با مشکلات دیگری نیز مواجه است. همان‌طور که بعداً خواهیم گفت، تقابل با واسطگی / بی‌واسطگی یک تقابل انتقادی، و تقابل تفرد / کلیت یک تقابل منطقی است؛ از این رو دو ویژگی بی‌واسطگی و تفرد را باید از یکدیگر فرق گذاشت و نمی‌توان یکی را به دیگری تحویل کرد؛ زیرا یکی به حیثیت انتقادی شهود و دیگری به حیثیت منطقی آن باز می‌گردد و تحویل این دو حیثیت به یکدیگر صحیح به نظر نمی‌رسد. به علاوه اگرچه شهودات، تصورات متفردند، ولی طبقه تصورات متفرد محدود به شهودات نمی‌شود و امور دیگری را نیز شامل می‌گردد. کانت مفهوم واقعی‌ترین هستی یا خدا را غیرشهودی و در عین حال متفرد می‌داند (A576/B604). همین‌طور از نظر وی مفهوم کل تجربه نیز یک تصور متفرد است (A/111)، در صورتی که این تصور از طریق شهود حاصل نمی‌شود؛ بنابراین معیار تفرد به‌تنهایی برای فرق‌نهادن شهودات از مفاهیم کافی نیست.

ه) قرائت پارسونز

پارسونز هم مانند هیئتیکا شهود را از آن حیث مورد بررسی قرار می‌دهد که با ریاضیات مرتبط است. وی در مقاله مشهور خویش با عنوان «فلسفه حساب کانت» (Kant's *Philosophy of Arithmetic*) در پی پاسخ به این پرسش است که چرا کانت معتقد است حساب بر شهود حسی مبتنی است و در واقع قضایای حسابی به طریقی به شهود حسی باز می‌گردد؟ بنابراین هدف اصلی این مقاله تبیین فلسفه حساب کانت است؛ اما او برای پاسخ به این پرسش خود را ناگزیر می‌بیند توضیح مختصری در خصوص معنای شهود بدهد. به نظر وی شهود نوعی تمثل (*Representation*) و به عبارت دکارت و لاک نوعی تصور (*Idea*) است. شهود یکی از اساسی‌ترین شیوه‌هایی است که ذهن می‌تواند با اشیا در ارتباط باشد و از آنها آگاهی یابد. پارسونز با اشاره به نقل قول‌هایی از

کانت و مقایسه شهود با مفهوم به توضیح ویژگی‌های شهود و نسبت آنها با یکدیگر می‌پردازد. وی در توضیح ویژگی تفرّد شهود می‌نویسد: «به نظر می‌رسد منظور از اینکه شهود را یک تصور متفرد می‌نامند، کاملاً روشن باشد. این، بدان معناست که شهود تنها می‌تواند واجد یک متعلق مشخص باشد. اشیائی که یک مفهوم از آنها حکایت می‌کند به‌وضوح آنهایی هستند که ذیل آن مفهوم قرار می‌گیرند و این اشیا هر چیزی را که دارای خصوصیت آن مفهوم باشد، در بر می‌گیرد؛ به‌طوری‌که یک مفهوم تنها در موارد استثنایی می‌تواند دارای یک متعلق واحد باشد. تا اینجا این تمایز متناظر است با اختلاف میان واژه‌های شخصی و کلی» (Parsons, 1969, p.569).

بنابراین پارسونز با هیئتیکا موافق است که شهود در متفردبودنش شبیه یک لفظ شخصی است؛* اما او مدعی است که بی‌واسطگی شهود صرفاً به این معنا نیست که شهود از طریق نشانه‌ها و علایم با متعلقش ارتباط نمی‌یابد، بلکه علاوه بر آن شهود نوعی شناسایی است که متعلق آن مستقیماً و بی‌واسطه برای ذهن حاضر است. در نتیجه نباید چنین تصور کرد که معیار «نسبت بی‌واسطه با اشیا» تنها صورت مبهمی از شرط تفرّد است. در شرط «حضور بی‌واسطه» اهمیتی معرفت‌شناختی نهفته است که در شرط تفرّد یافت نمی‌شود. بر اساس این شرط شهود سرچشمه و در نهایت تنها منشأ شناخت بی‌واسطه از اشیا خواهد بود. به علاوه کانت از توصیف‌های معینی مانند تصور خدا سخن می‌گوید که یک تصور متفرد است؛ اما وی در هیچ‌جا آن را شهودی و بی‌واسطه ندانسته است؛ بنابراین بر خلاف نظر هیئتیکا نمی‌توان معیار بی‌واسطگی را صرفاً لازمه منطقی معیار تفرّد دانست، بلکه باید آن را یک قید مستقل در نظر گرفت. پارسونز معیار بی‌واسطگی را در شهود کانتی شبیه به نظر دکارت می‌داند؛ ولی معتقد است کانت با مطرح کردن معیار تفرّد و تأکید بر عامل مفهومی در معرفت، از دکارت فاصله می‌گیرد. به نظر پارسونز اینکه تنها اشیا متفرد به نحو بی‌واسطه برای ذهن حضور دارند، یک اصل

* برخی مفسران معتقدند اسمای خاص حاکی از شهودات کانتی نیستند؛ لذا هیچ لفظ شخصی و متفرد را نمی‌توان مطابق با معیار تفرّد کانت دانست (ر.ک: Wilson, 1950, p.252).

متعارف معرفت‌شناسی کانت است؛ بنابراین چیزی که معیار بی‌واسطگی را داشته باشد، معیار تفرد را هم خواهد داشت؛ اما به نظر نمی‌رسد عکس آن هم باید درست باشد (Ibid, pp.569-570). پس می‌توان گفت که معیار تفرد به معنایی اعم از معیار بی‌واسطگی است.

همان‌طور که ملاحظه می‌شود پارسونز به معنایی برای شهود قایل به حیث التفاتی (Intentionality) است و شهود را همواره ناظر به یک متعلق می‌داند. به نظر وی این امر به معنایی ذاتی شهود است؛ اما هیتیکا به نقد این نظر می‌پردازد و آن را موافق با برخی از عبارات‌های صریح کانت نمی‌داند.

هیتیکا در مقاله‌ای با عنوان «شهودات کانتی» در پاسخ و نقد آرای پارسونز مدعی است که با خطوط اصلی تفسیر پارسونز در خصوص کاربرد شهود محض توسط کانت در حساب موافق نیست؛ اما او در این مقاله نمی‌خواهد به نقد تفسیر پارسونز درباره فلسفه حساب کانت بپردازد، بلکه هدف او تنها پرداختن به یک نکته مهم، یعنی مفهوم شهود کانت است. به نظر پارسونز، کانت برای مفهوم شهود علاوه بر معیار تفرد معیار دیگری را هم در نظر می‌گیرد؛ یعنی معیار بی‌واسطگی، به این معنا که یکی از ویژگی‌های شهودات این است که به نحو بی‌واسطه به متعلقات‌شان اشاره دارند. پارسونز تصور می‌کند که من از این جنبه مفهوم کانتی غفلت کرده‌ام. من در اینکه کانت معنای بی‌واسطگی (ارجاع مستقیم به متعلقات) را با مفهوم شهود همراه کرده است، کمترین تردیدی ندارم؛ اما در عین حال تردیدی هم ندارم که این ویژگی جنبه مستقلی از مفهوم شهود نیست، بلکه تنها لازمه منطقی معیار تفرد است (Hintikka, 1972, p.342). به زعم هیتیکا هیچ ابهامی در نسبت بی‌واسطگی با تفرد به معنایی که او مطرح کرده است، وجود ندارد و اگر پارسونز این نسبت را نمی‌پذیرد، باید دلایل خود را بیان کند. همان‌طور که اشاره شد، پارسونز معتقد بود بی‌واسطگی شهود به این معناست که متعلق آن مانند ادراک حسی مستقیماً و بی‌واسطه برای ذهن حاضر است و در نتیجه در نهایت تنها منشأ شناخت مستقیم ما از اشیاست. هیتیکا با این عقیده مخالفت می‌کند و مدعی

است بر خلاف نظر پارسونز این ادعا که شهودات فقط به دلیل بی‌واسطگی‌شان، شناسایی بی‌واسطه از متعلقاتشان حاصل می‌کنند، نه تنها بدیهی نیست، بلکه نادرست است. وی می‌کوشد با استناد به عبارتی از تمهیدات نشان دهد که کانت خلاف این را در نظر داشته است. کانت در تمهیدات اشاره می‌کند که ما در ریاضیات از شهودهای ماتقدم استفاده می‌کنیم؛ یعنی پیش از آنکه متعلق‌های آن را بشناسیم. به نظر کانت بدون این وسیله نمی‌توان در ریاضیات قدمی پیش رفت. کانت سپس به اشکالی که ممکن است با پذیرش شهود ماتقدم با آن مواجه شویم، اشاره می‌کند و می‌کوشد نشان دهد که چگونه ممکن است شهود شیء بر خود شیء مقدم باشد:

اما به نظر می‌رسد این قدم، به جای آنکه از دشواری بکاهد، بدان افزوده است؛ زیرا اکنون این پرسش پیش می‌آید که چگونه ممکن است از امری شهود مقدم بر تجربه داشت؟ شهود، تصویری است که بی‌واسطه تابع حضور متعلق آن است؛ لذا به نظر می‌آید داشتن شهودی که از اصل مقدم بر تجربه باشد، ناممکن است؛ زیرا در این صورت لازم می‌آید شهود بدون اینکه مربوط به چیزی باشد که قبلاً مشهود بوده یا فعلاً هست، حاصل گردد و بالتیجه شهود نباشد. البته مفاهیم، طبیعتاً چنان‌اند که ما به‌خوبی می‌توانیم برخی از آنها را مقدم بر تجربه نزد خود بسازیم، بدون آنکه خود با شیء رابطه مستقیمی داشته باشیم... حال باید دید که چگونه ممکن است شهود شیء بر خود شیء تقدم داشته باشد؟ (کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۱۸-۱۱۹).

به نظر هیتیکا مسئله کانت در اینجا و در بطن استدلالش در خصوص ریاضیات کاملاً متضاد با تفسیر پارسونز است. بر خلاف تفسیر پارسونز مسئله کانت این نیست که امکان حصول شناسایی بی‌واسطه را از طریق شهوداتی که دارای نسبت مستقیم شبه ادراک حسی با متعلقاتشان هستند، تبیین کند. بلکه او در پی تبیین این است که چگونه می‌توان از طریق شهوداتی که به معنای حداقلی وی بی‌واسطه هستند- یعنی بی‌واسطه به عنوان لازمه منطقی تفرّد- و نه بی‌واسطه به معنای پارسونز معرفت حاصل کرد؛ بنابراین به نظر هیتیکا اگر شرط بی‌واسطگی را آن‌چنان‌که پارسونز تفسیر می‌کند، در نظر بگیریم شهودات مقدم

بر تجربه کانت بی‌مسما خواهند شد؛ یعنی متعلقات آنها به هیچ معنای معقولی «برای ذهن حاضر» نخواهند بود (Ibid, p.343).

هیئتیکا در ادامه می‌کوشد نشان دهد که کانت نمی‌خواهد مسئله‌ای را که در بند فوق از تمهیدات نقل کردیم، از طریق اثبات ارتباط بی‌واسطه میان شهودات مقدم بر تجربه و متعلقاتشان حل کند، بلکه بر عکس در آنجا گویی محتوای شهودات را کمرنگ می‌سازد و حضور بی‌واسطه متعلقات شهودات مقدم بر تجربه را برای ذهن انکار می‌کند. وی در بند ۹ تمهیدات می‌گوید:

برای آنکه شهود من بر وجود واقعی شیء تقدم داشته باشد و به صورت شناخت ماتقدم درآید، تنها یک وجه وجود دارد و آن این است که شهود شامل چیزی جز صورت حساسیت نباشد؛ صورتی که در من به عنوان فاعل شناسایی بر همه ارتسامات واقعی که ناشی از تأثیر اشیا بر من است، تقدم دارد (کانت، ۱۳۶۷، ص ۱۱۹).

به عقیده هیئتیکا نکته‌ای که کانت در بندهای ۸ و ۹ تمهیدات به آن اشاره می‌کند، در بندهای B/40-41 نقد اول نیز مورد تأکید قرار می‌گیرد. کانت در اینجا نیز با وضوح شهوداتی را تصدیق می‌کند که مقدم بر متعلقاتشان هستند و از ادراک آنها ناشی نشده‌اند. با توجه به مطالب فوق هیئتیکا نتیجه می‌گیرد چیزی که باعث می‌شود شهودات مقدم بر تجربه بتوانند معرفت حاصل کنند، بی‌واسطگی آنها نیست، بلکه ایدئال بودن (Ideality) آنهاست (Ibid, p.344).

و) قرائت اسمیت

همان‌طور که ملاحظه شد، مفسران پیش‌گفته دست‌کم در این مطلب اشتراک دارند که بی‌واسطگی شهود به این معناست که بر خلاف مفاهیم، ارتباط شهود با متعلقاتش حداقل تا حدودی از طریق نشانه‌ها و خصوصیات نیست. / اسمیت (Smit) این تفسیر را که «قرائت حداقلی متعارف» (the standard minimal reading) از معیار بی‌واسطگی می‌خواند، مورد نقد قرار می‌دهد و می‌کوشد نشان دهد که در نظر کانت همه تصورات،

از جمله تصورات شهودی، از طریق برخی نشانه‌ها یا خصوصیات با اشیا مرتبط می‌شوند؛ البته نوع نشانه‌هایی که شهود را به اشیا مرتبط می‌سازد، متفاوت با نوع نشانه‌هایی است که مربوط به مفاهیم است.

بنابراین /سمیت می‌خواهد نشان دهد که هر دو قرائتی که پیش از این به آنها اشاره شد، برداشت نادرستی از فلسفه کانت است و این مشاجرات از بدفهمی معنای مارک یا نشانه در فلسفه کانت ناشی می‌شود. وی می‌نویسد: «با بررسی مفهوم کانت از نشانه و بیان او از طریقی که ما اشیا را به واسطه نشانه‌ها می‌شناسیم، نشان خواهیم داد که مفاهیم تنها ادراکات عینی نیستند که از طریق نشانه‌ها به اشیا مرتبط می‌شود؛ شهودات ما نیز که حسی‌اند، ادراکاتی عینی‌اند که از طریق نشانه‌ها با اشیا ارتباط می‌یابند» (Smith, 2000, p.238).

توجه به این نکته ضروری است که اگرچه در خصوص مفاهیم می‌توان به نحو مطلق مدعی شد که ارتباط آنها با متعلقاتشان به وساطت برخی نشانه‌هاست، چنین ادعایی درباره شهودات درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا کانت گاهی در مقابل شهودات حسی از شهودات عقلی (Intellectual) سخن می‌گوید. این نوع شهودات مربوط به فاهمه شهودی است؛ یعنی فاهمه‌ای که بر خلاف فاهمه ما اشیا را از طریق مفهوم نمی‌شناسد. شهود چنین فاهمه‌ای بر خلاف شهود ما منفعل نیست، بلکه فعال است و متعلق شهود را خود خلق می‌کند. به نظر کانت اگر شناسایی خداوند از طریق شهود باشد، قطعاً چنین شهودی خواهد بود؛ از این رو /سمیت به درستی اشاره می‌کند که «بر اساس معنای شهود در کانت دست‌کم به نحو منطقی ممکن است شهوداتی وجود داشته باشد که ارتباط آن با متعلقاتش از طریق نشانه نیست» (Ibid, pp.238-239). پس از تعریف شهود ضرورتاً لازم نمی‌آید ارتباط آن با متعلقاتش از طریق نشانه است؛ اما ارتباط مفاهیم با متعلقاتشان از طریق نشانه‌ها ضرورت منطقی دارد و چنین ارتباطی از تعریف صرف مفاهیم لازم می‌آید؛ ولی اگر از شهود عقلی صرف نظر کنیم و صرفاً شهود حسی را در نظر بگیریم، می‌توانیم بگوییم که اینها نیز مانند مفاهیم از طریق برخی نشانه‌ها با متعلقاتشان مرتبط

می‌شوند.

بنابراین از نظر /سمیت میان مفاهیم و شهودات حسی از این حیث که به واسطه نشانه‌ها با متعلقاتشان مرتبط می‌شوند، تفاوتی نیست؛ اما دو نوع نشانه وجود دارد: نشانه‌های متفرد و نشانه‌های کلی. اولی پل ارتباطی شهودات حسی است با اشیا و دومی پل ارتباطی مفاهیم. /سمیت از این نشانه‌ها با عناوین «نشانه‌های شهودی» (Intuitive marks) و «نشانه‌های نطقی» (Discursive marks) یاد می‌کند. از نظر او نشانه شهودی خصوصیتی است که بخشی از شناسایی یک چیز را در شهود تشکیل می‌دهد؛ یعنی خصوصیتی است که در شهود نشان داده می‌شود و نشانه نطقی خصوصیتی است که بخشی از شناسایی یک چیز را در مفهوم می‌سازد و به عبارت دیگر خصوصیتی است که در یک مفهوم عرضه می‌شود؛ بنابراین نشانه شهودی «یک بخش از شهود» و نشانه نطقی «یک بخش از مفهوم» را تشکیل می‌دهد. نشانه‌های شهودی خصوصیات شخصی و متفردی هستند که محتوای شهود را می‌سازند. درمقابل، نشانه‌های نطقی خصوصیات عامی هستند که محتوای مفاهیم ما را تشکیل می‌دهند؛ به عبارت دیگر نشانه شهودی مقوم شهود و نشانه نطقی مقوم مفهوم است. وی در تأیید سخن خویش به عبارتی از کانت اشاره می‌کند مبنی بر اینکه نشانه یا مارک یک تصور ناقص و ناتمام است که از آن حیث که تصور است، اساس شناسایی را تشکیل می‌دهد. این نشانه یا شهودی است (بخش تألیفی)، یعنی یک بخش از شهود یا نطقی، یعنی یک بخش از مفهوم که مبنای تحلیلی شناسایی است (Ibid, p.254).

به نظر /سمیت اغلب مفسران کانت از تمایزی که وی میان این دو نوع نشانه می‌گذارد، کاملاً چشم‌پوشی کرده‌اند؛ از این‌رو در مباحث خویش همه نشانه‌ها را معادل با نشانه‌های نطقی در نظر گرفته‌اند. وی قرائت حداقلی معیار بی‌واسطگی را بر اساس تفسیر نادرستی از متن کانت می‌داند. متن مقابل را در نظر بگیرید: «شهود بی‌واسطه مرتبط با شیء و متفرد است و مفهوم باواسطه و از طریق یک نشانه‌ای که می‌تواند مشترک میان چند چیز باشد» (A320/B367). مدافعان قرائت حداقلی عبارت «از طریق یک نشانه‌ای که

می‌تواند...» را بدل واسطه‌بودن مفاهیم در نظر گرفته و در نتیجه عبارت «که می‌تواند میان چند چیز مشترک باشد» را مرتبط با مفهوم کانت از یک نشانه دانسته‌اند؛ اما/سمیت اشاره می‌کند که من عبارت «می‌تواند...» را یک عبارت محصوره می‌دانم که از نشانه‌های نطقی در مقابل نشانه‌های شهودی حکایت می‌کند؛ بنابراین عبارت «از طریق یک نشانه‌ای که می‌تواند...» کلیت مفاهیم را در مقابل تفرد شهود قرار می‌دهد. این عبارت حاکی از آن است که کلیت یک مفهوم چیست و نه باواسطه‌بودن آن. با توجه به معنایی که کانت از نشانه شهودی به دست می‌دهد، ناگزیر است شهوداتی را که از طریق نشانه‌ها با اشیا مرتبط می‌شوند، ممکن بداند؛ بنابراین کانت نمی‌تواند باواسطه‌بودن نسبت یک مفهوم را به شیء به این معنا بداند که این نسبت از طریق نشانه‌هاست؛ زیرا در نظر او شهودات حسی نیز از طریق نشانه‌های شهودی به یک شیء مرتبط می‌شوند. در نتیجه بر خلاف نظر قایلان به قرائت حداقلی از معیار شهود، بی‌واسطگی شهود نمی‌تواند به معنای عدم ارتباطش با شیء از طریق یک نشانه باشد (Ibid, pp.260-262).

ممکن است سؤال شود که اگر هم مفاهیم و هم شهودات باواسطه به متعلقات خود ارتباط می‌یابند، پس بی‌واسطگی شهودات در مقابل باواسطگی مفاهیم به چه معناست؟ /سمیت در بخشی از مقاله خود به توضیح این مطلب می‌پردازد. خلاصه نظر وی این است که باواسطگی مفاهیم به این معناست که هیچ مفهومی هرگز بی‌واسطه به یک شیء مرتبط نمی‌شود، بلکه به یک تصور دیگر از همان شیء پیوند می‌یابد؛ مثلاً وقتی می‌گوییم «همه جسم‌ها قابل تقسیم‌اند» مفهوم قابلیت تقسیم اعم از مفهوم جسم است و به مفاهیم مختلف و از جمله مفهوم جسم مربوط می‌شود؛ اما از اینجا نمی‌توان نتیجه گرفت که بی‌واسطگی شهودات به این معناست که آنها از طریق هیچ تصویری با متعلقاتشان مرتبط نمی‌شوند، بلکه به این معناست که نسبت آنها با متعلقشان با وساطت هیچ شناسایی دیگری از آن شیء نیست. بی‌واسطگی شهودات به این معناست که ارتباط آنها با متعلقاتشان تنها از طریق خود شهودات است. از این سخن نباید متعجب شد؛ زیرا به خاطر بیاوریم که محتوای عینی شناسایی ما را نشانه‌ها تشکیل می‌دهند و این بدان معناست

که ادراک‌های عینی ما از طریق همین نشانه‌ها که در واقع سازنده ماده ادراک‌های عینی ما هستند و در نتیجه از طریق خودشان با اشیا مرتبط می‌شوند؛ به عبارت دیگر شهودات ادراک‌هایی عینی‌اند که از طریق نشانه‌های شهودی که در واقع ماده آنها را تشکیل می‌دهند، با اشیا ارتباط می‌یابند.

/سمیت مدعی است بر اساس قرائت وی معیار بی‌واسطگی، بر خلاف نظر پارسونز، مستقل از معیار تفرد نیست. همان چیزی که یک ادراک عینی را متفرد می‌سازد، باعث بی‌واسطگی نسبت آن با یک شیء هم می‌شود؛ پس این دو معیار اگرچه متمایزند، متقابلاً مستلزم یکدیگرند. این مطلب درباره مفاهیم هم صادق است. همان چیزی که یک مفهوم را کلی می‌سازد، باعث می‌شود ارتباط آن با شیء با واسطه باشد؛ یعنی صورت کلیتی که یک تصور را کلی (نشانه نطقی) می‌سازد، همچنین باعث می‌شود آن تصور، تصویری باشد که از طریق تصوره‌های دیگری از آن شیء به آن شیء ارتباط می‌یابد (Ibid, pp.263-266).

ز) نظر مختار نویسنده

همان‌طور که از مطالب پیشین آشکار شد، مفسران مختلف تفاسیر گوناگونی از ویژگی‌های شهود و نسبت آنها با یکدیگر ارائه کرده‌اند. آنان در خصوص اینکه آیا هر دو معیار تفرد و بی‌واسطگی را باید اصیل دانست یا تنها یکی از آنها اصل است و دیگری فرع آن، اختلاف کرده‌اند. این اختلاف‌ها اساساً از آنجا ناشی می‌شود که اظهارات کانت در این حوزه واضح نیست و خود او هم به تناسب مطالب مختلفی بیان کرده است. هر یک از این تفاسیر اگرچه از جهاتی درست و مطابق با مبانی کانت است، به نظر می‌رسد در مواردی با برخی متون کانت سازگاری ندارد. در ادامه می‌کوشیم به تفسیر دیگری اشاره کنیم که اگرچه نمی‌توان آن را مطلقاً بهتر از تفاسیر دیگر دانست، به نظر می‌رسد مشکلات آن کمتر از بقیه باشد.

برای توضیح این نظریه لازم است مقدمه‌ای ذکر شود. همان‌طور که ملاحظه شد، کانت هم در منطق و هم در نقد عقل محض از تصورات، اعم از شهودی و مفهومی نام می‌برد

و ویژگی‌های آنها را بیان می‌کند؛ اما یک تفاوت اساسی میان مباحث کانت در این دو حوزه وجود دارد. همان‌طور که کانت اشاره می‌کند، «منطق عام... تمام محتوای شناسایی، یعنی هر نوع نسبت شناسایی را با متعلق، انتزاع می‌کند و تنها صورت منطقی را در نسبت شناسایی‌ها با یکدیگر مورد ملاحظه قرار می‌دهد؛ یعنی فقط از صورت تفکر به‌طور کلی بحث می‌کند» (A55/B79)؛ بنابراین در منطق مسئله ارتباط تصورات با متعلقات آنها مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ اما به عکس در حسیات استعلایی، تصورات از آن حیث مورد توجه‌اند که در نسبت با اشیا هستند. وی در نقد اول، آنجا که از احکام تألیفی مقدم بر تجربه سخن می‌گوید، می‌کوشد تألیفی‌بودن این احکام را بر اساس ارتباط آنها با ادراک حسی و نسبت بی‌واسطه با متعلقات تبیین کند. وی در یکی از نامه‌هایش نیز مسئله انتقادی را مسئله ارتباط تصورات با اشیا می‌داند. «مبنای ارتباط تصور با شیء چیست؟ اگر یک تصور تنها مشتمل بر شیوه‌ای باشد که فاعل شناسا از طریق شیء متأثر می‌گردد؛ یعنی به عنوان اثری مطابق با علتش؛ پس به‌سهولت می‌توان در یافت که این تصور چگونه مطابق با این شیء است [و همین‌طور] به‌آسانی می‌توان در یافت که این تصرف ذهن چگونه می‌تواند حاکی از چیزی باشد؛ یعنی متعلق داشته باشد. پس تصورات منفعل یا حسی نسبت قابل فهمی با اشیا دارند» (Kant, 1999, p.133)؛ به این معنا که آنها اثرات بی‌واسطه‌ای از خود اشیا بر ذهن‌اند. همان‌طور که ویلسون به نقل از کمپ/سمیت بیان می‌کند، این عقیده در دوران بلوغ فلسفه نقادی کانت نیز ادامه می‌یابد و شواهدی وجود دارد که کانت در این دوره تمایل دارد شیء عرضه‌شده از طریق شهود را با علت شهود یکی بداند (Wilson, 1975, p.249). در نتیجه می‌توان مدعی شد تصورات در فلسفه کانت از دو حیث مورد بررسی قرار می‌گیرند: حیث منطقی و حیث انتقادی. با توجه به این تمایز می‌توان در خصوص ویژگی‌های شهود، یعنی تفرد و بی‌واسطگی و ویژگی‌های مفاهیم، یعنی کلیت و باواسطگی مدعی شد که دو دسته ویژگی اول، یعنی بی‌واسطگی و باواسطگی، به جنبه انتقادی و دو دسته دیگر، یعنی تفرد و کلیت به جنبه منطقی تصورات مربوط می‌شود. شاید از همین روست که «کانت درحالی‌که در دوره نقادی در

درس‌گفتارهای منطق هفت مرتبه از معیار تفرد به عنوان ویژگی شهودات یاد می‌کند، از معیار بی‌واسطگی تنها دو بار سخن می‌گوید» (Ibid, pp.248-49). دلیل این عدم تعادل هم معلوم است: همان‌طور که اشاره شد، در منطق از نحوه ارتباط تصور با متعلقاتش صرف نظر می‌شود و در نتیجه معیار بی‌واسطگی در مقابل باواسطگی که مقوم تمایز انتقادی میان طرقتی است که تصور با متعلقاتش ارتباط می‌یابد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ از این رو در منطق از شهود به عنوان امر متفرد در مقابل مفهوم به عنوان یک امر کلی یاد می‌شود؛ اما در نقد عقل محض، یعنی آنجا که مسئله انتقادی مطرح است، کانت بر نسبت بی‌واسطه تصورات شهودی با متعلقات‌شان تأکید می‌کند و در مقابل مفاهیم را تصورات باواسطه می‌داند.

حال با توجه به مقدمه فوق به نظر می‌رسد می‌توان نسبت میان این دو ویژگی را بر اساس اختلاف مفهومی و اتحاد مصداقی این دو تبیین کرد.* همان‌طور که می‌دانیم در مباحث علم کلام بحث مبسوطی در خصوص صفات خداوند و نسبت آنها با یکدیگر و با ذات خداوند مطرح گردیده و اختلافاتی را میان متکلمان شیعی، معتزلی و اشعری سبب شده است. متکلمان شیعی معتقدند صفات خداوند مفهوماً غیر از یکدیگر و غیر از ذات خداوندند، اما مصداقاً اختلافی میان آنها نیست. شاید بتوان از همین بحث استفاده و اختلاف میان ویژگی‌های شهود را به نوعی تبیین کرد. این دو ویژگی از حیث مفهومی مختلف، ولی از حیث مصداق واحدند؛ به این معنا که اگرچه هر یک از این دو ویژگی حاکی از جنبه‌های مختلفی از تصورات شهودی هستند، لیکن مصداق آنها واحد است و هر آنچه یکی از شرایط را فراهم کند، دیگری را نیز فراهم خواهد کرد. اختلاف مفهومی آنها به جهت تفاوت در حیثیت انتقادی و حیثیت منطقی این تصورات است. همان‌طور که ذکر شد، ویژگی بی‌واسطگی به حیثیت انتقادی شهودات و ویژگی تفرد به حیثیت منطقی آنها باز می‌گردد؛ از این رو کانت ویژگی تفرد را در مقابل ویژگی کلیت و ویژگی

*نویسنده در بیان این نظر از مقاله ویلسون (Wilson) با عنوان "Kant on Intuition" الهام گرفته است، اگرچه تفسیر ویلسون کاملاً متفاوت با آن است.

بی‌واسطگی را در مقابل ویژگی باواسطگی مطرح می‌کند.

بر اساس تفسیر فوق‌نه‌مانند هیتیکا می‌توان معیار بی‌واسطگی را به معیار تفرد تحویل کرد؛ زیرا اینها ناشی از دو حیثیت متفاوت‌اند و تحویل حیثیت انتقادی به حیثیت منطقی جایز نیست و نه مانند پارسونز می‌توان معیار تفرد را اعم از معیار بی‌واسطگی دانست؛ زیرا این دو معیار مصداقاً یکی هستند؛ اما هنوز مشکل دیگری باقی است. همان‌طور که اشاره شد، کانت از توصیف‌های معین یا مفاهیمی مانند کامل‌ترین هستی یا خداوند نام می‌برد. وی این مفاهیم را متفرد می‌داند؛ درحالی‌که آنها شهودی نیستند. پس چگونه می‌توان علاوه بر شهودات، مفاهیم متفرد داشت؟ شاید مشکل مذکور را بتوان به صورت ذیل حل کرد. مفاهیمی که کانت از آنها سخن می‌گوید، دو گونه‌اند: مفاهیمی که در حوزه فاهمه جای می‌گیرند و مفاهیمی که مربوط به عقل‌اند. مفاهیم دسته اول را می‌توان از دو حیث منطقی و انتقادی در نظر گرفت. این مفاهیم از حیث انتقادی با واسطه‌اند و از طریق مفاهیم دیگر یا شهودات با اشیا ارتباط می‌یابند. در نتیجه این دسته مفاهیم قطعاً نمی‌توانند متفرد باشند؛ اما مفاهیم عقل را نمی‌توان از حیث انتقادی در نظر گرفت؛ زیرا با توجه به مبانی کانت در خصوص این مفاهیم نمی‌توان از ارتباط آنها با اشیا - چه بی‌واسطه یا باواسطه - سخن گفت؛ بنابراین اگر کانت از تفرد این مفاهیم سخن می‌گوید، باید به معنایی غیر از تفرد مفاهیمی باشد که در حوزه فاهمه قرار می‌گیرند. البته اینکه مفاهیمی مانند خدا به چه معنا متفردند، جای بحث دارد؛ اما قطعاً! تفرد این مفاهیم نمی‌تواند مانند مفاهیم انتقادی به این معنا باشد که ملازم با معیار بی‌واسطگی و در مقابل کلیت و باواسطگی است.

نتیجه‌گیری

کانت فلسفه نظری خویش را بر تفکیک دو قوه حس و فهم بنا می‌کند. قوه حس با شهودات و قوه فهم با مفاهیم سروکار دارد. ما در این مقاله با تبیین اهمیت شهود در نظام معرفتی کانت نشان دادیم که وی گاهی شهود را تصور متفرد و گاهی شناسایی بی‌واسطه می‌داند. کانت اگرچه خود هیچ یک از این دو ویژگی را بر دیگری ترجیح نداده است،

برخی مفسران وی بر اساس نوعی رویکرد منطقی - صوری به شهود بر اهمیت ویژگی
تفرد تأکید کرده و کوشیده‌اند ویژگی بی‌واسطگی را به آن تحویل نمایند. اینان بی‌واسطگی
را صرفاً لازمه منطقی تفرد دانسته‌اند. درمقابل برخی دیگر با تکیه بر متون کانت هر دو
ویژگی را اصیل دانسته و با تأکید بر اهمیت معرفت‌شناختی ویژگی بی‌واسطگی، تحویل
آن را به ویژگی تفرد جایز ندانسته و این دو ویژگی را مستقل از هم دانسته‌اند؛ اما به نظر
می‌رسد تأکید بر استقلال این ویژگی‌ها، همانند تحویل یکی به دیگری، مقرون به صواب
نیست و با متون کانت سازگاری ندارد؛ از این رو کوشیده‌ایم شیوه دیگری را برای تبیین
اختلاف آنها بیان کنیم و آنها را از حیث مفهومی متفاوت و از حیث مصداقی واحد بدانیم.

۱۷۵

ذهن

منابع و مأخذ

1. کانت، ایمانوئل؛ تمهیدات؛ ترجمه حداد عادل؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷.
2. Audi, Robert; **The Cambridge Dictionary of Philosophy**; New York: Cambridge University Press, 2006.
3. Caird, Edward; **The Critical Philosophy of Immanuel Kant**; Vol. 1, second Ed, Glasgow: James Maclehose and Sons, 1909.
4. Falkenstein, Lorne; **Kant's Intuitionism: A Commentary on the Transcendental Aesthetic**; Toronto: University of Toronto Press, 2004.
5. Frege, Gottlob; **The Foundations of Arithmetic**; Trans. J. L. Austin; New York: Harper & Brothers, 1960.
6. Hintikka, Jaakko; "On Kant's Notion of Intuition (Anschauung)" in **The first Critique: Reflections on Kant's Critique of Pure Reason**; ed. Terence Penelbun and J. J. Mac Intach; California: Wadsworth Publishing Company, 1969.
7. —; "Kantian Intuitions"; *Inquiry: An Interdisciplinary Journal of Philosophy*, 15:1-4, 1972.
8. Kant, Immanuel; **Theoretical Philosophy; 1755-1770**; Trans. And ed. David Walford in collaboration with Ralf Meerbote ; New York: Cambridge University Press, 1992.
9. —; **Critique of Pure Reason**; trans. Norman Kemp Smith; London: The Macmillan Press, 1983.
10. —; **Lectures on Logic**; Trans. and Ed. by J. Michael Young; New York: Cambridge University Press, 1992.
11. —; **Correspondence**; Trans. and Ed. By Arnulif Zweig; New York: Cambridge University Press, 1999.
12. Kemp Smith, Norman; **A Commentary to Kant's 'Critique of Pure Reason**; New York: The Macmillan Press, 2003.
13. Korner, W. S.; **Kant**; London: Penguin Books, 1990.
14. Parsons, Charles; "Kant's Philosophy of Arithmetic" in *Science, and Method*; ed. Sidney Morgenbesser; Patrick Suppes, and Morton White, New York: St. Martin's Press, 1969.
15. Russell, Bertrand; **History of Western Philosophy**; London and New York: Routledge, 2004.
16. Smit, Houston; "Kant on Marks and the Immediacy of Intuition", **The Philosophical Review**; Vol.109, No.2 , 2000.
17. Wilson, Kirk Dallas; Kant on Intuition"; *The Philosophical Quarterly*, Vol.25, No.100, 1975.

۱۷۶
ذهن

زمستان ۱۳۹۶ / شماره ۷۲ / علی فتح طاهری